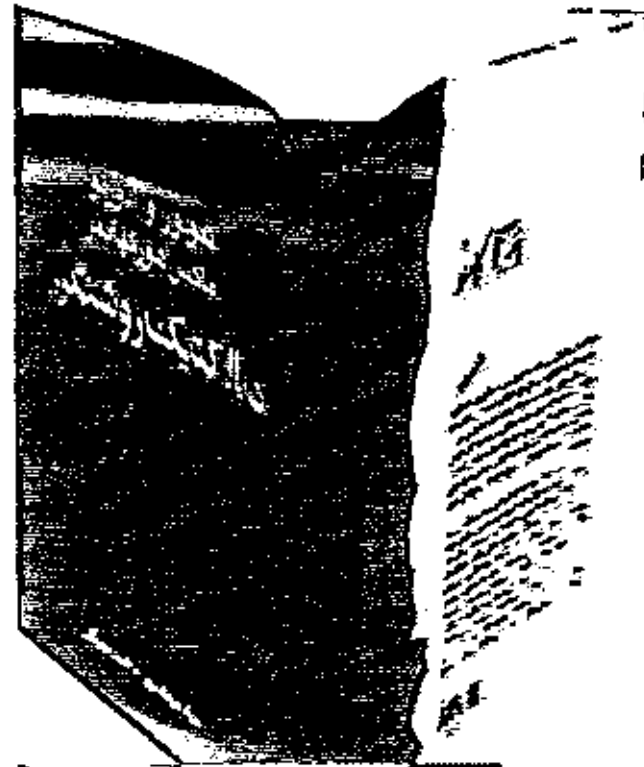


دیالکتیک روشنگری  
قطعات فلسفی  
تئودور آدورنو مارکس هور کهایمر  
ترجمه: مراد فرهادپور، امید مهرگان  
گام نو  
۱۳۸۴



## درخشش فاجعه

دینا آریا  
۱۳۸۴

### امیر احمدی آریان

تقدیر دستاوردهای عصر روشنگری و مآل ارزش‌های دنیای مدرن بیشتر از هر جا در آثار متفکران مکتب فرانکفورت به چشم می‌خورد؛ متفکرانی که به خاطر برداشت بدیع‌شان از سنت مارکسیستی حداقل در زمانه خویش (حوالی جنگ جهانی دوم به عنوان مشتمل‌کننده‌ترین تشعشع عقل مدرن) پیشرو این جریان محسوب می‌شوند. تئودور آدورنو و مارکس هور کهایمر از برجسته‌ترین نمایندگان فرانکفورت‌اند و کتاب مشترکشان، «دیالکتیک روشنگری»، دیگر حالا ام‌الکتاب جریان انتقادی به شمار می‌رود. پس از سال‌ها که آدورنو و خاصه آرای او و هور کهایمر در این کتاب، در محافل و میاجت روشنفکری ایران بر سر زبان‌ها بود، بالاخره اسما

کتاب «دیالکتیک روشنگری»، مهم‌ترین دستاورد فکری مکتب فرانکفورت، با چنین جمله‌ای آغاز می‌شود: «روشنگری در مقام پیشروی تفکر در عام‌ترین مفهوم آن، همواره کوشیده است تا آدمیان را از قید و بند ترس‌رها و حاکمیت و سروری آنان را برقرار سازد. با این حال، کره خاک که اکنون به تمامی روشن گشته است، از درخشش ظفر مند فاجعه تابناک است». همین جمله نخست را می‌توان خلاصه‌ای از کل کتاب به خصوص فصل اول آن، دانست. دغدغه اصلی آدورنو و هور کهایمر ایستادن در درون شکاف‌ها و حفره‌هایی است که در کلیت روشنگری وجود دارند و اتفاقاً همین حفره‌ها هستند که ذلت روشنگری را پر ملامی سازند و نشان می‌دهند هویت روشنگری به آن چیزهایی بسته است که روشنگری در گریز از آن‌ها تلاش می‌کند. نام کتاب به خوبی بیانگر رویکرد نویسنده‌گان آن است. نشان دادن دیالکتیکی که در درون روشنگری اتفاق می‌افتد و نتیجه آن، رسیدن به جایی است که نقطه مقابل تمام آرمان‌های روشنگری است، نقطه‌ای که مشخص می‌شود روشنگری در دست به همان چیزهایی ختم شده که ادعای گریز از آن‌ها را داشتند. رسالت اصلی این دو متفکر

سرشناس آلمانی همان‌طور که در مقدمه کتاب آمده، نشان دادن «تخریب خستگی‌ناپذیر روشنگری به دست خویش» است.

«دیالکتیک روشنگری» نتیجه گفت‌وگوهای آدورنو و هور کهایمر در آشپزخانه منزلشان در نیویورک است و همین می‌تواند نخستین توجیه برای از هم گسیختگی و فرم قطعه قطعه کتاب باشد. گفت‌وگویی دو یهودی در تبعید که در سال‌های جنگ جهانی دوم اتفاق افتاده اگر نتیجه‌های منطقی، ساختارمند و منظم داشته باشد، دروغی بیش نیست. عنوان فرعی کتاب «قطعات فلسفی»، خود بر همین نکته دلالت دارد: خواننده نباید در پی تصور آشنای خود از کتابی فلسفی باشد. «دیالکتیک روشنگری» بیش از آن که کتاب‌های رایج فلسفی در فضاهای آکادمیک را به یاد بیاورد، ادامه سنت اندیشیدن بنیامین و نیچه است و نویسنده‌گان آن هیچ تلاشی برای گرد هم آوردن این «پارهای فکر» و انسجام بخشیدن به آن‌ها در قالب کتابی واحد نکرده‌اند. کتاب به سه بخش اصلی و چند پیوست تقسیم شده که ارتباط ارگانیک با یکدیگر ندارند و از سوی دیگر، هر فصل نیز در واقع هزار تویی است از ایده‌های پراکنده و نامربوط به هم که در هم گره می‌خورند و باز می‌شوند و به متن خصلتی سیال و گریخ‌کننده می‌بخشند. از آن‌جا که رسالت اصلی مؤلفان نشان دادن دیالکتیک درونی روشنگری است، کل کتاب سیلابی است دیالکتیکی از ایده‌ها و فاکت‌های گوناگون که به هم پیوند می‌خورند و از هم جدا می‌شوند. هیچ چیز سخت و استوار می‌در آن وجود ندارد، هر چیز به چیز دیگر تبدیل می‌شود و متناقض‌ها گرد هم می‌آیند. اسطوره و روشنگری، علم و چادو به هم می‌پیوندند و مفاهیمی نظیر دقت و صداقت فرو می‌پاشند و از بین می‌روند. دیالکتیک روشنگری کتابی است دشوار و پیچیده و این پیچیدگی بیش از آن که نتیجه ایده‌ها و استنتاج‌های کتاب باشد، ناشی از فرم سیال و ویرانگر آن است که در آن هر مفهومی همواره در آستانه فروپاشی است.

گفتیم که دیالکتیک روشنگری مشکل از سه بخش مجزوی و تمهید قابل توجهی پیوست و پادداشت و ضمیمه است که بعضی از آن‌ها به خصوص دو ضمیمه بخش اول در باره آودیسه و رومئو و ژولیت اهمیت در حد بخش‌های اصلی دارند. برای به دست دادن کلیتی از کتاب که با توجه به آن چه پیش از این گفتیم خواه ناخواه در حکم تحریف آن است، اشاره کنتر به سه بخش اصلی کتاب شاید تا حدی راه‌گشا باشد.

### فصل ۱: مفهوم روشنگری

روشنگری، پروژه‌ای بود به منظور اتکای نوع بشر به داده‌های واقعی و محاسبات علمی و رها کردن تفکر از سلطه راز و چادو. نتیجه این تلاش، خواب ناخوابه پدید منجر به ظهور علمی جهانشمول و فراگیر می‌شده علمی که در همه جا به کار بیاید و به بشر قدرت سلطه بر طبیعت و درک فعل و اتصالات آن را بدهد. بی‌دلیل نیست که نخستین چهره کتاب فرانسوی بیکن است. فیلسوف شهیر انگلیسی که معرفت را با قدرت یکی می‌دانست و از «پیوند فرخنده میان ذهن آدمی و ماهیت اشیا» اظهار خشنودی می‌کرد. به این ترتیب، هدف اصلی روشنگری زدودن خدا و

اسطوره از زندگی بشر بود. روشنگری می‌خواست ارزش‌ها را بزداید و طبیعت را به بشر می‌کاملاً قابل کنترل بدل کند. نتیجه این حمله مستقیم به ارزش‌ها و سوژکتیویته، حمله‌ای غیر مستقیم اما به همان اندازه ویرانگر به فردیت است. هوحدت جمع تحت فرمان برآیند نفی تک‌تک افراد و ریشخند کردن آن نوع جامعه‌ای است که می‌تواند آدمیان را به افراد بدل سازد. (ص ۱۵). ردیابی ریشه‌های فاشیسم در روشنگری کار دشواری نیست.

این میل همه‌جانبه به سلطه بر طبیعت، خود به خود تبدیل به سرسپردن به قدرت بشری خواهد شد. مثال نودیس هومر بسیار روشنگر است. اولیس برای رهایی از افسون سیرن‌ها دو راه می‌شناسد: راه نخست را برای کارگران بر می‌گزیند. گوش‌هاشان را پر از موم می‌کند تا آواز سیرن‌ها را نشنوند. سرشان به کار خودشان باشد و بدون هیچ لذتی از صدای ویرانگر سیرن‌ها قایق را به پیش ببرند. راه دوم را برای خود بر می‌گزیند. دست و پایش را به دکل کشتی می‌بندد و با این کار عملاً، سیرن‌ها را از حوزه عمل خارج می‌کند. در عین حال خود از لذت شنیدن آوازشان بهره‌مند می‌شود. کارگران هیچ کاری جز پارو زدن و نگاه به جلو از عهدشان بر نمی‌آید و اودیسیوس که فرصت لذت بردن از آواز سیرن‌ها را ندارد، خود طنباب پیچ شده و فلج است. چنین است دیالکتیک درونی اروپا و رعیت که به نوعی موتور پیشرفت تاریخ است.

برای شکستن محدودیت‌هایی که روشنگری به ما اعمال می‌کند، باید منشأ و ریشه‌های آن را شناخت و سلطه آن بر طبیعت را مختل کرد و این کار تنها نشان دادن این امر ممکن است که بر خلاف ادعاهای مرسوم، هیچ یک از آرمان‌های روشنگری تحقق نیافته‌اند.

### فصل ۲: صنعت فرهنگ‌سازی

تحولات عمده جهان مدرن در عصر حاضر متجر به تولید نظام فرهنگی نوینی شد که تفاوت‌هایی بنیادین با نظام‌های پیش از خود دارد. شاید مهم‌ترین این تفاوت‌ها سلطه تصویر بر فرهنگ و زندگی روزمره مردم در سراسر جهان بود. واکنش آدورنو و هور کهایمر به پدیده تلویزیون یا توجه به این که تلویزیون در آن روزها در آغاز راه خود بود و هنوز جای خود را بین خانواده‌ها باز نکرده بود، به خوبی تأثیر تصویر بر فرهنگ قرن بیستم را نشان می‌دهد. همین سلطه تصویر بر قرن بیستم است که پیش از هر چیز دیگر، تولید فرهنگی را به صنعت بدل می‌کند و در نتیجه، آن را با قدرت و تکنولوژی گره می‌زند. تکنولوژی

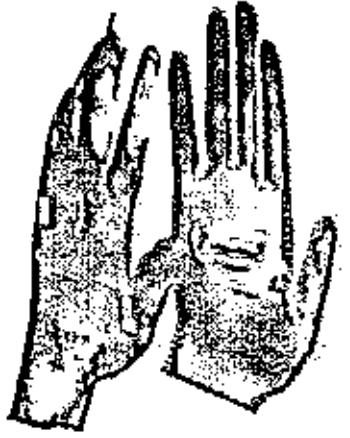
همواره به قدرت نزدیک است و هر چه نیاز به تکنولوژی افزون شود، تن دادن به خواست‌های قدرت اجتناب‌ناپذیرتر خواهد شد. در واقع فرهنگ به کل تحت سلطه سرمایه می‌رود و طبق خواست سرمایه برای جامعه‌ای یکدمست و منفعل عمل می‌کند. نمونه تبلور این خواست در عرصه فرهنگ همان پدیده تلویزیون است. تلویزیون تصویر و صوت را در هم ادغام می‌کند و از تمام جذابیت‌های تکنولوژیک استفاده می‌کند تا مخاطب را محو تصاویر خود کند. رابطه مخاطب و تلویزیون رابطه‌ای یک‌طرفه است. مخاطب منفعل و ساکن است و فقط آنچه را در اختیارش می‌گذارند، می‌پذیرد.

به این ترتیب، یکی از راه‌های منفعل کردن مخاطب در برابر خواست رسانه از بین بردن فاصله هنر و زندگی و به تبع آن، رواج بیمارگونه رئالیسم در فرهنگ است. در قبال این رئالیسم آرکی، مخاطبان همه واکنش‌های یکسانی دارند که ناشی از تجربه‌های سطحی مشترک زندگی روزمره است و به این ترتیب است که مرز هنر و زندگی از بین می‌رود و برای درک هنر دیگر لازم نیست مخاطب چیزی بیش از ابتدایی‌ترین تجربیات زندگی روزمره را در اختیار

روشنگری در مقام پیشروی تفکر در عام‌ترین مفهوم آن همواره کوشیده است تا آدمیان را از قید و بند ترس‌رها و حاکمیت و سروری آنان را برقرار سازد. با این حال، کره خاک که اکنون به تمامی روشن گشته است، از درخشش ظفر مند فاجعه تابناک است.

### دیالکتیک روشنگری، جمله اول

نظریه پرداز برجسته قرن بیستم مرجع مناسبی به شمار می‌رود. پیش از پرداختن خلاصه‌وار به این کتاب لازم است تصویری کلی از زندگی و اندیشه وی ارائه شود. میکائیل میکائیلویویچ باختین در سال ۱۸۹۵ در یک خانواده اشرافی فقیر شده به دنیا آمد. پدرش کارمند بانک بود. دوران کودکی باختین در اورل و نوجوانی‌اش در ولنیوس و انسا گذشت. در دانشگاه انسا و بعدها در پتروگراد و ژمنشاسکی تاریخی خواند. در سال ۱۹۱۸ در این رشته فارغ التحصیل شد. به تدریس ادبیات و زیبایی‌شناسی مشغول شد اما به دلیل ابتلا به مرض آماس مغز استخوان، از سال ۱۹۲۱ که در ۱۹۲۸ منجر به قطع یک پای وی شد. در ۱۹۲۴ به پتروگراد بازگشت و به دوستانش ولوشیف، پلمیافسکی و مدویدف پیوسته. در سال ۱۹۲۹ کتابی چاپ کرد با عنوان مسائل آثار داستایوفسکی. در همین سال باختین به دلایلی که ناشناخته مانده‌اند، اما احتمالاً به دلیل مناسباتش با مسیحیت ارتدکس، دستگیر شد. پنج سال محکومیت در بازداشتگاهی در سولوفکی برای باختین صادر شد، اما به دلیل بیماری محکومیت وی به تیمید در قزاقستان تقلیل یافت. کتاب وی درباره داستایوفسکی که گسترش بیشتری یافته بود، در ۱۹۶۳ دوباره چاپ شد و کنابش درباره رابطه سرانجام در ۱۹۶۵ به انتشار درآمد. این کتاب در واقع پایان نامهای بود که در سال ۱۹۴۰ تکمیل شد، اما پس از دشواری فراوان در ۱۹۴۶ از آن دفاع به عمل آمد. باختین در ماه مارس ۱۹۷۵ در سن هشتاد سالگی درگذشت.



## پنداری و نظریه‌پردازی

و حیدولی زاده  
فهم نظریه ادبی امروزه بدون آشنایی با نظرات میکائیل باختین کاری است محال؛ سهل است، گستره نفوذ او تقریباً هیچ یک از رشته‌ها و شعب علوم انسانی را بی نصیب نگذاشته است. پس از ترجمه‌های پراکنده مقالات او در سال ۸۴ مهم‌ترین و یکی از تاثیرگذارترین آثار باختین به فارسی برگردانده شد. زیبایی‌شناسی و نظریه رمان، نکته قابل توجه این کتاب ناشر عبور کتاب سعی کرده تا آنجا که ممکن است کتاب را از دسترس خواننده دور نگه دارد. لذا خواننده باید برای یافتن کتاب سعی بلیغ نماید. نوشته زیر به یهانه انتشار این کتاب، نگاهی اجمالی به آرا و احوال این متفکر انداخته است.

همچنان که فعالیت‌های فرمالیست‌های روس تا سه دهه ناشناخته ماند و در دهه ۵۰ها ترجمه آن‌ها و آشنایی دنیای انگلیسی‌زبان و فرانسه‌زبان با دستاوردهای آن‌ها، مطالعات ادبی و سپس گستره علوم انسانی را دچار تحولات عمیق و بنیادین کرد. نظریات باختین نیز با تأخیری طولانی مکان خود را یافت و از اواسط دهه ۸۰ تا امروز نفوذی هر چه بیشتر یافته است و نظریات او در حوزه‌های هر چه گسترده‌تر به کار گرفته می‌شود.

تنها جنجال و مناقشه داغ قلمی در مورد باختین، به ادعای یک نشانه‌شناس روس مبنی بر این که برخی از آثار مدویدوف و ولوشیفوف در حقیقت به قلم باختین نوشته شده‌اند، مربوط است. سکوت باختین در این باره و تصفیه شدن آن دو نویسنده در دوران استالینسم به گمانه‌زنی‌های بی‌شمار دامن زد. کتاب‌های آیین فروید و مارکسیسم و فلسفه زبان و چند مقاله مهم در زمره آثار مورد اختلافند هم اکنون بسیاری نقش باختین را حداقل در جوانب عمده این نوشته‌ها پذیرفته‌اند.

باختین از جمله نظریه پردازانی است که نمی‌توان آن‌ها را در رشته‌های خاص قرار داد. او زبان‌شناسی، فلسفه، جامعه‌شناسی، تاریخ و مارکسیسم را به گونه‌ای خلاقانه درهم می‌آمیخت و از آن‌ها استفاده می‌برد. سنتی که بسیاری از نقدپنشنان کلاسیک در آن سهیم بودند و اجازه می‌داد تا تنگنظری و تخصص‌گرایی آکادمیک بررسی‌ها و کنکاش‌های او را محدود و یک‌جانبه نکند.

**باختین: تأثرات و تأثیرات**  
پیچیدگی و گستره اندیشه‌های باختین و غنای بی‌حد آن‌ها و حوزه وسیع مداخله وی، دست‌نبدی و طبقه‌بندی او را در مکتب‌ها و جریان‌های فکری دشوار می‌کند. اندیشه‌های وی او را به بسیاری از اندیشمندان و متفکران پیوند می‌دهد که این پیوند می‌تواند حتی مقابله و جدل باشد. اگر بخواهیم با او از گان باختین سخن بگوییم، اندیشه‌های وی در مکالمه و گفت‌وگو با آنان بوده است. مارکس در بخش عمده‌ای از نظریاتش، ریکرت و دیلتای در نگاه او به علوم انسانی و برجسته بودن مقولاتی چون فهم، تفسیر و متن، فروید و فرمالیست‌های روس در جدل‌های او بر سر زبان و فرم و محتوا شاید مهم‌ترین تأثیرات را بر وی داشته‌اند و بسیاری از نوشته‌های باختین در مکالمه با اندیشه‌های آنان شکل گرفته است.

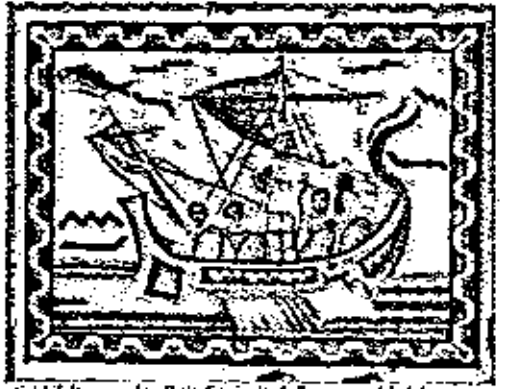
داشته باشد. این وحدت بخشیدن در سطح دیگری نیز اتفاق می‌افتد. تمایز بنیادین بین هنر جدی و علم‌پسند در عصر بورژوازی، در دوران مدرن از بین می‌رود و همه چیز تحت کلیتی واحد وحدت می‌یابد. تمام انواع هنر به سرگرمی تبدیل می‌شود. و از این طریق نمایز بین کار جدی و اوقات فراغت کمرنگ می‌شود. هنر امروز نیاز به اندیشیدن و تلاش برای درک آن ندارد. بیش از نود درصد فیلم‌ها را با یک بار دیدن می‌توان کاملاً درک کرد. چرا که آن چه در این بین نقش اصلی را ایفا می‌کند هنر که سرگرمی است.

به هر حال، از دید آدورنو و هورکهایمر صنعت فرهنگ‌سازی حرف آخر در عرصه فرهنگ عصر ماست. از نظر این دو مسئله این نیست که مردم از این اپنولوژی جدید لذت می‌برند و پاراشایت به آن تن می‌دهند، مسئله این است که دیگر کسی توان مقاومت در برابر صنعت فرهنگ‌سازی را ندارد.

**فصل ۳: عناصر یهودستیزی**  
یهودیان نمونه‌های آشکار از تناقضات درونی روشنگری و شکست آن در وحدت بخشیدن به جامعه انسان‌ها هستند. یهودیان محبوب هیچ قومی نیستند و دلیل آن نیز روشن است. معروف است که یهودیان جر پول به هیچ چیز نمی‌اندیشند و از این نظر در حکم استثمارگرانی هستند که کارشان بهره کشیدن از کارگران بی‌پناه و انبیا. سخن جیب‌های خود است. حال آن که در واقع یهودیان از هیچ قومی به طرز محسوس تر و تندتر نیستند، بلکه همان طور که آدورنو و هورکهایمر اشاره می‌کنند یهودی «به واقع در حکم سپهر بلاست. نه فقط برای نقشه‌ها و توطئه‌چینی‌های جزئی، بلکه به این معنای وسیع‌تر که بی‌عدالتی اقتصادی کل طبقه به گردن او انداخته می‌شود» (ص ۲۹۶).

یکی از مشخصه‌های لیبرال دموکراسی، این است که در آن بورژوازی محکوم‌کننده اصلی یهودستیزی است. اما این کار را هرگز به طور مطلق انجام نمی‌دهد. همیشه در این بین بخشی از گناه به گردن قربانی انداخته می‌شود و سرزنش‌کنندگان یهودستیزی معتقدند به هر حال یهودیان نیز از برخی جهات شایسته نگرش‌اند. مسئله بر سر جذب امر کلی و امر مازاد است. امر کلی که با چارچوب‌های سودمند اجتماعی سازگار است و به راحتی قابل جذب و ادغام در چارچوب‌های اجتماعی است. اما امر طبیعی که نوعی مازاد تلقی می‌شود همواره خارج از نظام می‌ماند. یهودیان در جامعه لیبرال عصر ما چنین جایگاهی دارند.

به هر حال، یهودیان به خاطر خود منفور نیستند، مسئله چیزهایی است که یهودیت بر آن‌ها دلالت می‌کند. ممکن بود دال یهودیت با چیز دیگری عوض شود که بر همین ایزه‌های منفور دلالت کند و آن گاه یهودیت از بسیاری از اتهامات امروزین خود مبرا می‌شد. حتی فاشیست‌ها نیز این را می‌دانند و با این حال به کشتار یهودیان دلمن می‌زنند. اما آدورنو و هورکهایمر معتقدند وضع به همین منوال نمی‌ماند. همین تناقض بنیادین، بنیان‌های یهودستیزی را ویران می‌کند و روشنگری از این مرحله نیز می‌گذرد: «تنها خود روشنگری است که می‌تواند پس از چرخگی هر خویش و به دست گرفتن مهار قدرت خویش، مرزهای روشنگری را درنوردد» (ص ۲۹۸).



همه رمان نویس، موم بر گوش‌های خود کردند که صدای سیرن‌ها را بشنوند. نویسی دستور داد خوش‌رأبه‌ها را کشتی بیاورد تا بی‌آواز سیرن‌ها را در